220

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سپاس و ستایش [illegible] راستی بی [illegible]

[illegible] بگویی دانش هست چه گویم نباشد با اینکه ذات وی

و برابر هستی نیستی است و نیستی را باید که ابد او هستی [illegible] را صفتی و ماند

نباشد چه اینکه بیاروی بعد لازم آید و در عقل نیاید و صفاتش

در حد ذات عین ذات است و اگر نه لو هر سه کم و کاست [illegible]

در رحمت غیر متناهیه را اول عدد و بدو تعین و حقیقت ایجاد

محمد و آل او که شفعاء یوم [illegible] و بعد باندازه

خواهش برخی از دوستان که در مقام ایمان مقام ایمان برآمده

مختصر رساله در بیان اصول دین اظهار شیعه وان مشتمل بر مقدمه

و چهار مقام است اما مقدمه در بیان مراتب اعتقاد و اسلام است

مرتبه نخستین اقرار زبانی است یعنی گفتن اشهد ان لا اله الا الله

واشهد ان محمدا رسول الله وان علیا ابن ابیطالب امیر المومنین

ولی الله و گواهی دهد باینکه انچه خاتم انبیاء ص آورده حق است از احکام و اینکه اوصیاء او دوازده کانه واحداً بعد واحد خلیفهٔ خدا و سید اولیاء علی ابن ابیطالب ع خلیفهٔ بلافصل خاتم انبیاء است و اینکه فرزند امام حسن عسکری یعنی حضرت حجت عجل الله فرجه بر روی زمین در بدن عنصری طبیعی با بقاء و بحیوة دنیویه زنده و باینده است و متصرف در تمام جهان و جهانیان است و اقرار و اعتقاد کند بحقیقت موت و قبر و سؤال نکیرین و برزخ و حشر و نشر و صراط و میزان و حساب و قیامت و بهشت و دوزخ ولی این مقدار از اسلام فایدهٔ اخرویه نخواهد داشت بلکه همین قدر است که احکام اسلام از طهارت لباس و بدن و معاملات و اخذ میراث و دخول در مساجد و ضرائح مقدسه و مسجد رسول و خانه کعبه و سایر احکام برای او جاری شود مرتبهٔ دویم با اقرار اعتقاد کند بگفتن پدر و مادر و علماء بلد یا مملکت که خدا و ملائکه آن و پیغمبران و اوصیاء انها و معاد حق است و اینکه در این زمان تمام ادیان باطل است مگر دین محمدی ص و هرگاه در این مرتبه اخذ احکام فروع دینیه را از [illegible] اعلم بلاواسطه یا اهل خبرهٔ موثق بهم نماید و یرا ثواب عمل خواهند ~~داد و حسرت عظیم است از اینکه چرا اخذ نکردم عقاید را از روی دلیل و برهان~~ مرتبهٔ سیم توحید ایمان اهل دانائی است که بادله و براهین ~~خلفنمود~~ دانند تمام مطالب دینیه را و اینها بر سایر

ولی مصدوق [illegible] معلوم نمی‌شود اگر ملتفت نشد [illegible] واقع است زیرا که [illegible] بعقایدی که از روی تقلید ماخوذ باشد [illegible] است [illegible] مسلک زاید [illegible] بهر درجه که باشد

[illegible] مرزوده [illegible] از ظلمات [illegible] طبیعت [illegible] بیان کرده‌اند و قد بیان [illegible] برادر فی مودة لنا المعرفة [illegible]

ذات

مخلوقات و مفهوم برتری خواهند مرتبهٔ چهارم ایمان اهل معرفت و بینائی است

که عقاید این طایفه از روی دیدن است [illegible]

[illegible] مرتبهٔ پنجم ایمان صاحبان مقام ولایت است که

هرچه فرمایند رسیده و چشیده و متحقق گشته‌اند بز اسمان ولایت را

مقامات بلند و پایهای ارجمند است آخر مرتبه که دست همه موجودات

از آن کوتاه مقام ولایت حضرت خاتم انبیا است و پس از آن

مرتبهٔ ولایت مطلقهٔ حضرت ولایت مآب علی ابن ابیطالب و فرزندان او ع ص

و مرتبهٔ ولایت حضرت حجت پس از اینها ولایت سایر اولیا است

اما مقامات اربعه پس گفته بشود که مقام اول در اثبات خدا است

و بیانش آن است هرچه در هر کجا عاریه و از غیر باشد ناچار [illegible]

از آنکه بالاخره منجر بشود بکسی آن چیز عین ذات او باشد بانتهی [illegible]

که از غیر نیامده باشد و قائم بغیر [illegible] نباشد چنانکه همه چیز روشن است بنورش

و لکن

بواسطهٔ نور و روشنی دیگر روشنی گو دشت روشن است نه بچیز دیگر و این هم

مقدمه بدیهی است پس گوئیم تمام اینها که هر کجا است چه سموات

و چه ارضین چه جماد [illegible] و چه نبات

و چه حیوان و چه انسان باید از [illegible] بخواست باشد

منتهی شود بذات [illegible]

بذاتی که بخود

وشهود است نه کتفاء
[illegible] به نتایج یقینیه
حاصله از براهین اگرچه
برهان کشف را تحقیق
و کشف برهان کامل است
بهمین که وجود واحد دو مرتبه
متفاوته بکمال و نقص است

صح

و بیرون است که

نه بغیر خود و آن هستی است نه هستی عین ذات ولو که چون خود است

و اگر نه هستی نشود ... لازم آید عدم و نیستی

آنچه هست و این در کمال بطلان و استحاله است

و هستی از ذات خود انفکاک نیابد و هرچه هستی از ذات

او منفک نشود بواسطهٔ ذات خویش[۶] او واجب الوجود است

پس هستی واجب الوجود است پس ثابت شد که

هستی که واجب الوجود است پس از این گوییم که چنین

ذاتی را مانند و شریک در وجوب وجود نخواهد بود زیرا که ...

یکی از این دو مخلوق و معلول نباشند زیرا که فرض نمودیم که هر یک واجب الوجود است

پس باید هر یک کمال دیگری را نداشته باشد[۷] پس هر یک

مرکب بشود از کمال خود و نا داری کمال دیگری و هر مرکبی

محتاج باجزاء است و هر محتاجی ممکن و معلول خواهد بود پس آنچه

فرض نمودیم که واجب الوجود است واجب الوجود نخواهد بود پس

ناچار واجب الوجود یکی است لیکن نه ...

نه بوحدت عددیه که ... بل بوحدت حقیقیه اطلاقیه

[۶] یعنی بدون فاعل و غایة و بلا ضمیمه ... شده

هرگاه وزیرا هر یک شایسته بودی لایق وزیرانگی شریک بودی پس باید دو واجب الوجود

[۷] و اگر نه لازم آید معلول یکی از این دو علت دیگری و این خلاف فرض اول است

پس گوئیم صفاتش را چهار ضرب است زیرا که صفات دو گونه است
صفات ثبوتیه و صفات سلبیه صفات ثبوتیه آن است که
ذات بواسطه آنها جسم و امر جسمانی نگردد و نقص و قصوری از درجه
واجبی لازم نیاید و صفات سلبیه مقابل آنهاست و صفات
ثبوتیه سه نوع است صفات حقیقیه که در معانی آنها اضافه و نسبتها
بسوی غیر ماخوذ و معتبر نیستند مانند حیوة و قدم ذاتی و وجوب ذاتی
و صفات حقیقیه ذات اضافه مانند قدرت و اراده و سمع و بصر.
که مقدور و مراد و مسموع و مبصر میخواهد و صفات اضافیه
محضه مانند عالمیه و قادریه و خالقیه و رازقیه و حیّیه و امثال
آنها صفات حقیقیه محضه و حقیقیه ذات اضافه عین
و عین یکدیگر هم
ذات خواهند بود بحسب مصداق و در ظرف خارج اگرچه
از جهة مفهوم و در ظرف ذهن مغایر با ذات و مغایره
با یکدیگرند. اینکه مسطور آمد بنابر عقیده طائفه حقه امامیه عفی الله
عن سیئاتهم و بدلها حسنات است و بنابر مذهب اشاعره
این دو صنف از صفات نیز زائد بر ذات خواهند بود.
و بنابر مذهب طائفه معتزله ذات را صفتی بحسب حقیقه
نیست.

۱۷ تصف صح

[illegible]

نیست بلکه ذات بلا علم آثاری را اظهار دارد که مانند آثار ظاهره از شخص
عالم باشد و بعبارت خود آن طایفه از اهقه ذات نایب از تمام
صفات است و بنابر قول هریک از این دو گروه ضلال لازم آید
که ذات واجب الوجود بحسب ذاتش عاری و خالی از صفات کمال باشد
و نقص بالاتر از این نیست تعالی عما یقول الملحدون علوا کبیرا و دلالت
میکند بر آنچه مبرهن است بر ضمیر صافی فرمعه حضرت علی ابن موسی الرضا صلع
که روایت شده اِلَهٌ اِذ لا مألوه و قادرٌ اِذ لا مقدور و عالمٌ اِذ لا معلوم
و این حدیث صریح در عینیه صفات مذکوره مر ذات را و نیز قوله ع
کمال الاخلاص نفی الصفات عنه در خطبه معروف نهج البلاغه کاشف
از اینمعنی است و برهان واضح بر عینیه این صنف از صفات مر ذات را
آن است که اتصاف ذات بکمالات لایقه یا در حد وجوب است
یا امتناع است یا امکان دو قسم اخیر بدیهی البطلان است چرا که
ذات واجب را فقدی و نقصی نیست که بواسطه آن صاحب جهة
امتناعیه یا امکانیه باشد بلکه لازم آید ترکیب در ذات و ترکیب
مستلزم امکان است و هرگاه در حد وجوب باشد پس واجب است
که متصف شود بکمالات لایقه در حد ذات و در مقام هستیش نه

در مقام متأخر از ذات والا لازم آید که در حد ذات عاری از کمالات لایقه
باشد چنانکه بر اشاعره و معتزله لازم می‌آید پس باید صفات بحسب
خارج و مصداق عین ذات و عین یکدیگر باشند اما در صنف دیگر از صفات
که صفات اضافیه و سلبیه باشد پس بحسب مفهوم و مصداق زاید بر ذات
باشند والا لازم آید که عین امور اضافیه اعتباریه و سلبیه گردد تعالی عنه
و بدان که صفات اضافیه دو قسم اند بعضی از آنها اسمی مخصوص بازاء
و مقابل آنها وضع شده مانند سبوح و قدوس واحد و بعضی از آنها
اسمی در مقابل آنها وضع نشده است مثل لیس کمثله شیء و یا مر بری الازلی
الی غیر ذلک این بود بیان مختصری در توحید صفات بدان که باید شخص موحد
توحید کند واجب الوجود را در مقام الوهیت باین معنی که آله عالم یکی است
و شریکی از برای او در مقام الوهیت نیست زیرا که اگر شریکی از برای او
در مقام الوهیت باشد لابد ویرا شریک در فاعلیت باشد پس
باید در مقام فاعلیت ناقص باشد و نقص در این مرتبه ملازم نقص
در اصل ذات است و نقص در ذات مستلزم امکان ذات است
و حال آنکه به برهان ثابت شد که ذات واجب الوجود است بدان
که شخص موحد لازم است که قائل بتوحید افعال باشد که معنای لا حول
ولا قوة الا بالله است چنانکه توحید اله عالم معنای لا اله الا الله بود
معنای

معنای توحید ذات راجع بسوی کل شیئ هالک الا وجهه بود و توحید افعال را
بیان آن است که چنانکه فاعل جمیع ذوات و هستیها واجب الوجود است
فاعل جمیع ایجادات و افعال هم واجب الوجود است لیکن نه بوجهی که لازم اید تجسیم
واجب و تشبیه چنانکه اشاعره گویند و نه انکه همه ایجادات بحسب نفس الامر
از مخلوقات و معلولات باشد تا لازم آید تعطیل واجب در افعال چنانکه
معتزله گویند بلکه بطریق حدیث معروف که فرمود لا جبر و لا تفویض بل
امر بین الامرین یا بمعنی که انچه از باب نقص و قصور و عدم باشد راجع
به خلق باشد و انچه از باب وجود و کمال و شیئ هستی باشد راجع بسوی واجب
نکتها چون تیغ الماس است تیز چون نداری تو سپر و اپس گریز باری باید
دانست که ایجاد و فعل ممکن فرع بر وجود و ذات اوست هر گاه وی را در ذات
استقلالی بودی تفویض در فعل بلا مریه صحیح بودی و هر گاه ممکن را
صدور افعال از روی اختیار نبودی بلکه اراده مینمود کاری را و بعد بر خلاف
اراده خود ایجاد مینمودی جبر میبود و هلا راه پذیر نبود ولی باید کمال روشنی را
داشته باشد که ذات غیر مستقل فعلش نباشد مگر غیر مستقل
بدان که لازم است موصدرا که آگاه باشد بر اینکه مخلوقات چنانکه در هست
شدن بعد از نبودن محتاج بسوی خدایند در باقی بودن و پایندگی نیز محتاج
بخدایند بطوریکه هر گاه اورا مثلا بصد هزار کرور قسمت کنند و در یک قسمتی

وزان اقسام فیض از خدا بانهار رسد بالمره از صفحه واقع بیشتر زایل
و باطل محض گردد کانه قوله تعالی وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ
باری سخن دراز نشود اگرچه ناقص نماید مگر بقدر حوصله خود خویش
گر بریزی بحر را در کوزهٔ چند گنجد قسمت یکروزهٔ المقام الثانی در اثبات
نبوت است بیانش آن است که اولاً باید دانست که نبوت اطلاع بر
و ذا نبی کلیه است که بواسطه انها امور معاش منتظم میشود دنیا و در زمان معینی تا زمان معینی تا آدم
و آخرت و نبوت انبائی است الهی که بواسطه استعدادات عالی
ثابته سر انبیاء افاضه میشود نه آنکه هر کس بتواند بواسطه ریاضت شاقه یا بواسطه
تحصیل علوم بمقام نبوت فائز گردد بلکه بر حسب الشقی شقی فی بطن امه و
السعید سعید فی بطن امه هر شخصی از اشخاص موجودات در هر مقامی که استعداد
استعداد یافته است باید واصل شود بواسطه اکتساب علوم و تخلق اخلاق
حسنه یا سیئه از جهتی راجع بواجب الوجود است که فیاض علی الاطلاق است
و از جهتی راجع بعین ثابته آن شخص است ولی باید پرده محرم اسرار جز
نیست مرزبان را شتری چنین گوش نیست این سخنهای نغز و کلمات سر تا پا
مغز نه محض تقریب بذهان عوام بلکه محض این است که رفع طمع بعضی
نفوس جهله و اراذل باشد از مقام نبوت بلکه هر گاه در این مقدمات
تعمق داخل رود قطع امید از مقام ولایت باید بکنند زیرا که ولایت

مانند نبوت باندازه استعداد عین ثابته در علم حق ازلی است و چون سنگ بنای ابرار ملکوتیه

در رموز مخزونه بر اقلیم ضمیر است و در خلوتخانه دلت مبتهج گردد باری چنین که ما کوکب سرکار است

فهاد پس زبان گویا باید گشاد لهذا چنین عرض رانیم که چون هر فردی از افراد

انسان بر حسب ذات هرگاه بخواهد تعیش کند محتاج است باینکه با ابناء نوع

خود مجتمع در مأکل و ملبس و مشرب باشد و اگر تنها زندگانی وی ممتنع خواهد بود

علاوه بر

و چون بر حسب مصالح غیر محصوره و حکم نامتناهی خداوند سبحانه و تعالی انسان را

دو قوه بخشیده شهویه و غضبیه و مقتضای هر یک از این دو آن است که در بند

خود کامل باشد پس هر شخصی میل کند بمشتهای خود و سعی نماید در اعدام منافر طبع خود

پس هرگاه در میانه بنی آدم نباشد قانون کلی الهی هر یک دیگری را در مقام

کامرانی خود هلاک کند لهذا و ناچار هر قانون کلی واضعی خواهد هرگاه گوئی چه

ضرر دارد که مردم بواسطه اجتماع و اتفاق جعل قانونی نمایند که امور مردم

بواسطه او (آن) در کمال انتظام باشد چون مملکت اروپا پس محتاج نخواهیم بود بسوی

شخصی که از جانب خدا بتوسط ملک مطلع شود بر احکام دینیه جواب گوئیم

که اولاً جمهوری که در این زمان جعل ملاحظه کنند و محجوب باشند از استعداد

اهل زمان لاحق چگونه میتوانند جعل قانونی کنند که انتظام امور ناس

در زمانی معتد به یا الی الدهر شود و ثانیاً نبوت را معنی آن نیست که ملاحظه

مصالح نشأه دنیا کند و انتظام امور دنیا دهد بلکه باید در مطلق نشئات

وجهی لطف کنند و همه حکمتها را در محیط ملاحظه آورد و در جنب آنها عملی قابل نماید
و ممکن نیست اطلاع بر مصالح غیب و سهام موجودات مگر از جانب حق سبحانه
بواسطه روح القدس که مسمی بجبرئیل است پس محقق شد که واضع این
٧ واجب الوجود تعالی است کلیه اولاً ~~ذات~~ و بعد بواسطه هر شخصی که در ازل قابلیت این فیض مخصوص را
داشته باشد و بقاعده العطیات بقدر القابلیات این فیض بهر کس
رسد ~~[illegible]~~ زیرا که واجب را نسبت باشیاء دو نوع از فیض است فیض
اقدس که بواسطه آن افاضه کند واجب اعیان ثابته اشیاء را
باینمعنی که ظهور کند باین فیض مراتب فیض را از درجات رفیعه مطلقه بتمامها
للظهور العینی بحکم الاصلیه والظلیه و از هر درجه معقول شود امر
از معانی که مسمی باعیان ثابته و در این مقام است که مولوی فرموده است
که شعر داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست
مراد آن است که از این فیض بر خواسته شود قابلیت اصلی ذات
و فیض مقدس که بواسطه آن واجب الوجود افاضه کند استعدادهای
اشیاء در عالم خارج که منشأ ترتب آثار مطلوبه از آن شود آنها
بر آن و شکی نیست که فیض مقدس ظل فیض اقدس است و باید نشود
تخلف والا لازم آید عدم مطابقه نشأه علم اشیاء با ~~اشیاء~~

نباشد خارج و عیش و از آن للّه آیه حبّ و حبّها تعالی عنه و بالجمله لازم است
لاسیما خاتم الانبیاء را که
مر نبی را که مطلع باشد بر جمیع اعیان ثابته و لوازم آنها تا آنکه و گذر نموده باشد
از خلق و لباس خلقیه را نموده و از خود فانی و متوجه جلال احدیت بلکه
مستهلک در جهات ذات شود و پس از این گذر کند از هر صفتی بسوی
صفتی دیگر که آنرا اهل الله سیر فی الله نامند و گفته‌اند این سیر را
نهایتی نیست و پس از این سفر نماید از حق بسوی خلق و در این مرحله
نبوت متحقق گردد و بعد از آن سفر کند از خلق بسوی خلق با حق
یعنی بدون احتجاب از حق چون تمام مراحل طی شود قابل خلعت
رسالت شود بلکه هرگاه از نزد اعیان ثابته مرور نماید تا باخر مراتب
نزول تا آنکه بحسب قابلیت طبیعیه کامل باشد که مزید بر آن در تصور نیاید
بطوریکه آنچه در عالم هستی است در آن جلوه گر آید قابل خلعت
خاتمیه شود هم در ولایت و در نبوت و در رسالت و بعد از آن دیگر جای
ممکن نبود چنانکه دعوی شریک از برای واجب الوجود در ذات و در صفات و در
وجود و در الوهیت باطل است همچنین ثانی و شریک از برای خاتم
النبیین نخواهد بود گر خواب غفلت بیدار شوی و نیکو تامل کنی در این مطلب

در نبوت کنند یا بعد از حجه ابن الحسن العسکری کسی دعوی خاتمیه یا ... در ولایت کند صح

می یابد که هرگاه بعد از محمد ابن عبدالله شخصی کسی دعوی خاتمیه کند
کذب محض و محض کذب است و کذا و هرگاه یکی نعوذ ثانی خواهی فرستاد
مطالبه بنده و یا گذاشت بر پایه‌های ارجمند بلیغ مطلب دراز شد
میکشد آنجا که خواه‌ناخواه اوست و نبوت شخص معین ثابت نشود مگر بواسطه
تحدی یعنی اظهار نبوت مقرون بمعجزه یعنی اظهار کند معجزه را و آن دو قسم است اما
خوارق طبیعیه بمقیاس نبوی عوالم است اینکه در حکم عوالم است و آن مثل انشقاق قمر و تسبیح
حصی و حنین جذع ... است خانه الی غیر ذلک من المعجزات
الغیر الباقیه از متواترات و مثل اسلوب بدیع و نظم معجز قرآن که معجزه
باقیه است نسبت با اینکه حظی از معارف ندارند و مثل احکام متقنه محکمه
کلیه کلی الهی واضع قانونی و هر عاقل دانائی که فکر در مجموع و فرد فرد
آنها کرده همه را تصدیق نموده مثل اینکه تاکنون بسیاری از احکام
شرعیه ما را اهل فرنج بعد از تأمل تصدیق نموده و در مملکت اجراء
داشته‌اند و قسم دویم معجزه نسبت بخواص و آن اظهار معارف
و حکم است با ایجاز الفاظ و اختصار عبارات و نظم محکم و
براعت و بلاغت تام چنانکه هر عارف صاحب قدمی و هر حکیم دانای
صاحب بصیرتی در برهان آن اظهار عجز و اقرار به تقصیر نموده و این
مسئله

سال ۹۶

باقی است الی یوم القیمه هرکس در اصول عقاید و فروع دین رجوع
بآن کند از عذاب نیران نجات خواهد یافت و به مراتب قرب
الهیه بالغ گردد این است که معجزه این قرآن اعلی المعجزات است
و هر گاه در بیانی که سبق ذکر یافت بجهة آنکه اعلی المعجزات است
می یابی و هرکس ایمان باین گونه معجزات نماید شبهه نیست که پیغمبر است
بود در خود قرآن مجید است که خاتم النبیین است کما فی قوله تعالی
ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین ایضاً
[illegible] آن است که [illegible]
متواتر رسیده که در غدیر خم حضرت ولایت مآب ارواح العالمین
له الفداء بحضور جمعی [illegible] سنیه [illegible] خلیفه خود قرار فرمود بفرمان
کثیر که [illegible] از قضا و امر الهی که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و آیه شریفه انما ولیکم الله
و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
دلالت صریحه دارد بر اینکه جانشین حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
خلیفه خدا است زیرا که متفق علیه عامه و خاصه است که این آیه در

و هر پیغمبر صادق است و هر چه فرماید متبع است از آنجمله خبر داده که او خاتم الانبیاء است که [illegible]

مقام سیم در اثبات خلافت بلافصل حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و خلافت یازده فرزند پاک آن معصوم

حضرت رسالت و دلالت و انجم قرآن مجید و اصح تر از آنست

که محتاج به بیان بعد باشد و در این بیان مقام حکمی و برهان فلسفی بکار نیاید

[redacted] الحمد لله علی اتمام الانعام واکمال الافضال اولا و آخرا

و ظاهرا و باطنا والصلوة والسلام علی محمد و آله الطیبین

الطاهرین فی لیلة الثلثاء شهر

رجب ۱۳۰۹